حضرت امیر المؤمنین علی(ع):
خوشبخت‌ترین مردم در دنیا، کسی است که از آنچه می داند برایش زیان آور است دوری کند.

اذان ظهر: ۱۳:۰۰ ■ غروب آفتاب: ۱۹:۱۳
اذان مغرب: ۱۹:۳۲ ■ نیمه شب شرعی: ۰۰:۱۸
اذان صبح فردا: ۵:۲۲ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶:۴۷

همشهری

روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی
چهارشنبه ۲۳ شهریور ۱۴۰۱ ■ سال سی‌ام ■ شماره ۸۵۹۲
تولید؛ دانش بنیان، اشتغال آفرین

صفحه آخر
چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه‌ای جان من، خطا این جاست
حافظ

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
مدیر مسئول: عبدا... گنجی
سردبیر: دانیال معمار

پذیرش آگهی: تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰
توزیع و اشتراک: موسسه نشر گستر امروز نوین ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
چاپ: همشهری ■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰
دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴ ■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶ ■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

همشهری: www.hamshahrionline.ir
سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

گرینویچ

گروه خون طلایی

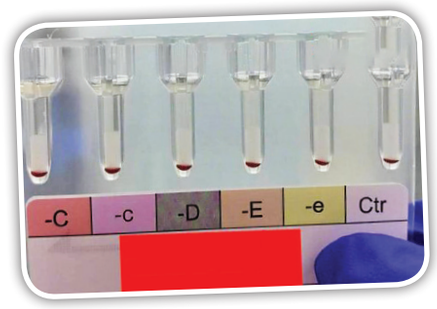

گروه خون طلایی، این نادرترین گروه خونی بین مردم جهان که از سال ۱۹۶۱ تاامروز تنها ۵۰نمونه از آن گزارش شده، این بار با کشف دو نمونه از دارندگانش در چین خبرساز شد. گلوبال تایمز در گزارشی از هشتگ داغ گروه خونی طلایی در چین نوشت که بیش از ۶۲۰میلیون نفر آن را دیده بودند. هشتگی که برای یک بیمار زن و خواهر بزرگترش زده شده بود. یک خانم بیمار بستری در جیانگسو در شرق چین پس از آزمایش‌های مربوط به نمونه خون مشخص شد دارای گروه خونی طلایی است. گروه خونی نادری که یک معمای علمی برای دانشمندان حوزه ژنتیک است. این بیمار از مشکل کم خونی رنج می‌برد و براساس گزارش‌های علمی تنها ۹کیس فعال در دنیا هم‌اکنون قابلیت انتقال خون به بیماران گروه خونی طلایی را دارند. اگر چه در این کیس خاص گروه مشابه خونی خواهر بزرگ‌تر به کمکش آمده بود، اما داشتن چنین گروه خونی بسیار نادری می‌تواند انتقال خون یا پیوند عضو از دیگران را برای صاحب این گروه خونی دشوار یا حتی غیرممکن کند.

قدیمی ترین عمل قطع عضو

پژوهشگران از روی استخوان‌های یک کودک پی برده‌اند که قدمت نخستین قطع عضو پزشکی در تاریخ به ۳۱ هزار سال پیش می‌رسد و طی آن یک جراح ماهر در دوران ماقبل تاریخ پای یک کودک را در جزیره بورنئو در جنوب شرق آسیا قطع کرده است. براساس مطالعه‌ای که نتایج آن در مجله Nature منتشر شده، این جراح ماقبل تاریخی مهارت زیادی در کار خود داشته، چرا که با این جراحی به این کودک اجازه داده تا حدوداً ۶ تا ۹ سال بیشتر زندگی کند. «ملاندری ولاک»، زیست‌باستان‌شناس و محقق دانشگاه سیدنی می‌گوید: «خیلی غافلگیرکننده بود که این کودک توانسته از این جراحی بسیار جدی و خطرناک جان سالم به در ببرد و جای زخم او خوب شود و بتواند با تغییر شرایط حرکتی خود تا سال‌ها بعد در این منطقه کوهستانی زندگی کند.»

سیارات ساخته شده از سنگ و آب

یکی از نکات مهم در بحث جست‌وجو به‌دنبال حیات در سیارات فراخورشیدی قابل سکونت، وجود آب است. این مایع تقریبا برای تمامی گونه‌های حیات ضروری محسوب می‌شود و کشف آن می‌تواند گام نخست مهمی در این مسیر باشد. اکنون مطالعه‌ای تازه نشان داده که تعداد سیاره‌های حاوی آب احتمالا بسیار بیشتر از تصورات ماست و بسیاری از آنها احتمالا به‌صورت نصف‌نصف از آب و سنگ تشکیل شده‌اند. محققان دانشگاه شیکاگو در مطالعات خود به سراغ بررسی گروهی از سیارات فراخورشیدی رفتند که به دور ستاره‌های کوتوله M می‌چرخند. این ستاره‌ها رایج‌ترین ستاره‌های کهکشان راه شیری به‌حساب می‌آیند. آنها دوجین از این سیاره‌ها را با دو روش متفاوت کشف و اطلاعات به‌دست آمده را با هم ترکیب کرده‌اند تا فهم خود را از این کره‌ها افزایش دهند. دانشمندان با بررسی ۴۳ سیاره فراخورشیدی دریافتند که بسیاری از آنها چگالی بسیار کمی دارند و این یعنی ممکن است به‌طور کامل از سنگ ساخته نشده باشند. در واقع، به‌نظر می‌رسد که خیلی از آنها نیمی از سنگ و نیمی از آب تشکیل شده باشند.

نگاه

افسانه‌زدایی از جادوی صبحانه

جواد نصرتی
روزنامه‌نگار

از قدیم گفته‌اند صبحانه‌ات را با دوستت بخور، شامت را با دشمنت. چیزی که احتمالا قدما به تجربه درک کرده‌اند را علم هم پشتیبانی می‌کند. خوردن شام سنگین، که یعنی وارد کردن کالری‌های زیادی به بدن، یکی از عوامل اصلی افزایش وزن است. متخصصان توصیه می‌کنند که شب‌ها سبک بخورید و بزرگ‌ترین وعده روزتان صبحانه مفصلی باشد تا بدنتان زمان کافی برای سوزاندن کالری‌های اضافی داشته باشد. تا اینجا مشکلی نیست و توصیه قدما و متخصصان یکی است. مشکل از جایی از این افسانه شروع می‌شود که صبحانه مفصل، می‌تواند به کاهش وزن کمک کند. خب به‌نظر می‌رسد اینطور نیست و این گمان افسانه‌ای بیش نیست. پیش‌تر اینطور استدلال می‌شد که با خوردن صبحانه مفصل، سوخت‌وساز بدن طوری تغییر می‌کند که کاهش وزن میسر شود. با این حال نتایج یک تحقیق جدید که اخیرا در مجله «سل متابولیسم» منتشر شده این افسانه را در هم شکسته و حقایق تازه‌ای را در این‌باره عیان کرده است. محققان در این تحقیق گسترده متوجه شده‌اند که وارد کردن کالری زیاد، چه در صبحانه و چه در عصر، تأثیر مشابهی در کاهش وزن دارد. این یعنی، آن تأثیر افسانه‌ای صبحانه در کاهش وزن، چندان هم افسانه‌ای نیست. البته برخی کارشناسان می‌گویند این تحقیق زیادی سختگیرانه بوده است. پژوهشگران ۳۰فرد بااضافه‌وزن را در یک گروه قرار داده‌اند و طی ۲هفته، ۴۵درصد کالری موردنیاز آنها را صبحها، ۳۵درصد را ظهرها و مابقی را شب‌ها به آنها داده‌اند. در ۴هفته بعدی رژیم غذایی آنها به این شکل تغییر پیدا کرد: ۲۰درصد صبحانه، ۳۵درصد ناهار و ۴۵درصد شام. و نتیجه چه بود؟ اینکه افسانه لاغری با صبحانه مفصل درست نیست. این تحقیق البته نتایج جالب دیگری هم داشته است: صبحانه مفصل، برای از بین رفتن احساس دائمی گرسنگی در طول روز کاملا کارآمد است و این احساس را کاملا از بین می‌برد. این یعنی افراد احساس نیاز کمتری برای خوردن پیدا می‌کنند و ممکن است به همین‌خاطر کمی کاهش وزن داشته باشند اما این کاهش وزن، ربطی به آن تغییر سوخت‌وساز که قبلا گفته می‌شد صبحانه مفصل در بدن ایجاد می‌کند، ندارد. نرخ سوخت‌وساز بدن بر این اساس که بدن چطور سریع (یا آهسته) کالری را به انرژی تبدیل می‌کند اندازه‌گیری می‌شود. برای کاهش وزن، بدن باید بیشتر از کالری‌هایی که دریافت کرده انرژی بسوزاند. یکی از راه‌های مهم کاهش وزن، تمرین‌های هوازی است. اما نباید تمرین‌های قدرتی فراموش شود چون ماهیچه‌ها بیشتر از چربی‌ها می‌سوزند.

زندگی پدیا

کاش این مرغک، دُم‌بریده نشود

حمیدرضا محمدی

خبر غم‌انگیزی این روزها از کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به گوش می‌رسد و آن اینکه می‌خواهند کتابخانه‌های کانون را به نهاد کتابخانه‌های عمومی واگذار کنند. این مرغک بر خیلی‌ها منت دارد. چند نسل خود را مدیون و مرهونش می‌دانند. چه بسیارکسان که با کانون برای خود کسی شدند و به‌مراتب و مدارج برتر و بهتر رسیدند و صدالبته چه فراوان کودکان و نوجوانان روستایی و عشایر که با کتابخانه‌های سیارش، به کتاب روی آوردند.

کتابخوان شدن خیلی‌ها با کتابخانه‌های کانون را حالا قرار است به هیچ بشمارند و پندارند. می‌خواهند خط بطلانی بکشند بر خاطره‌سازی و خاطره‌بازی چند نسل با کانون و خون دل‌هایی که برایش خورده شد و انبانی که از تجربه جمع شد که حتی اگر بر فعالیتش در عرصاتی چون تألیف و ترجمه کتاب، ساخت فیلم‌های کوتاه و بلند مستند و پویانمایی، نوار موسیقی، تئاتر و نمایش عروسکی و اسباب‌بازی و سرگرمی‌های سازنده چشم بپوشیم، همین کتابخانه‌هایش با گستره‌ای گسترده به وسعت ایران، کارنامه‌ای کارا را نشان می‌دهد. همین که در هر شهر کوچک و بزرگی، شاید هم در تمام شهرهای ایران، کتابخانه ثابت و سیار و پستی دارد و به عددی در حدود هزار رسیده است، باید به فال نیک گرفت. شاید در پایتخت اسباب خواندن بسیار باشد اما حسابش را بکنید که در شهرهای دور از مرکز و دور از وضعیت مطلوب فرهنگی، همین کتابخانه‌های کانون چه کرده‌اند با نسل دیروز و امروز که اگر هر کس درباره آموخته‌هایش بنویسد، خود کتاب مفصلی می‌شود خواندنی.

باید کوشید و پویید تا کتابخانه‌های کانون به جایی دیگر منتقل نشوند که اگر چنین شود و شوند از متفرعات نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور لاجرم باید فاتحه‌شان را خواند که کتابخانه‌های کانون خود رسالتی و حکایتی دگر دارند و توفیر دارد با آن دیگری. کاش این مرغک امیدآفرین آینده‌پرور، دم‌بریده نشود، کاش این چراغ خاموش نشود، کاش این راه مسدود نشود، کاش هنوز و همچنان و نسل‌های آینده، در همین دامان مهربان پرورده و بالیده شوند و به فرزندان خود نگویند که در زمانه ما، در آغاز سده پانزدهم، به‌جای تلاش ترویج خواندن در میان کودکان و نوجوانان، کتابخانه‌های کانون تعطیل شدند، کاش...

اول آخر

برداشت گندم در اهر ■ عکس: مصطفی قربان موحد

ماه حسین

ما داریم می‌آییم

باز این چه شورش است؟

سیدابراهیم رئوف موسوی

در این حول و ولا و دلشوره‌های لذت بخش برای رفتن... چه جای نوشتن است؟ اما مگر نمی‌بینی که اگر ننویسیم می‌نویسند و اگر روایت نکنیم روایت‌مان می‌کنند؟ زائران دارند تاریخ را با شتاب پیش می‌برند و فرصتی برای حتی دیدن خنجرهای خواسته و ناخواسته از پشت ندارند، به تمدن نوین و تمدن اربعینی طعنه می‌زنند که این بود مدیریت دولت؟ درباره کدامش بنویسم؟

ما را معطل خودتان نکنید بگذارید برویم، زود است که تمام تاریخ به پرچمداری زینب(س) به کربلا برسند، شتاب تاریخ بیشتر شده، التماس‌تان می‌کنم ما را معطل نکنید، اگر بخواهیم گره‌هایی که می‌زنید را باز کنیم جا می‌مانیم، آخر جواب دادن به شبهات درباره تمدن اربعینی برای کسی که افق فهمش هرگز از مقیاس‌های تمدن فعلی فراتر نمی‌تواند برود چطور ممکن است؟ شعاع نور تمدن دیگر را با شیشه‌های صنعتی تمدن کنونی که نمی‌شود سنجید. بگذار من بروم، اگر خدا بخواهد دو سه ساعت دیگر در راهیم... بگذار بروم. آخر چه جواب بدهم؟

مدیریت دولت خوب یا بدش برای کسی که تا همین یک هفته پیش معتقد بود، دولت نباید در آیین‌های دینی دخالت کند و بودجه کشور را نباید خرج مناسک کرد و دین را نباید دولتی کرد و دولت نباید به دین مردم کار داشته باشد، چه فرقی می‌کند؟ اگر همه‌چیز فراهم بود مگر نباید معطل می‌شدیم و جواب می‌دادیم که چرا اینها وظیفه حکومت است و اگر آب خنک و کولر در مرزها بود مگر نباید قسم می‌خوردیم که عزیزم کسی برای آب خنک و موکب با کولر گازی و پذیرایی آنچنانی نمی‌رود لب مرز. این هم خودش دستاورد است که بالاخره عده‌ای دریافتند حکومت موظف است به مردم خدمت کند که راحت‌تر به زیارت بروند.

حمل‌ونقل زیارت غیر از حمل‌ونقل شهر صنعت و دود است و این حمل‌ونقل پدید خواهد آمد، جاده‌اش چطور باشد؟ وسیله نقلیه‌اش چطور باشد، کف‌پوشش چه باشد؟ اینها پیش خواهد آمد به‌شرط اینکه دوباره فهم‌های گرفتار در صنعت و سرمایه، مدار کار نباشد و تمدن اربعینی را زیر آوارهای تمدن کنونی تعریف نکنند، همان‌ها که می‌نویسند وضعیت اسفبار زائران اربعین... خب چه شده؟ مردم در خیابان‌های شهرهای نجف و کربلا خوابیده‌اند! خوب نیست که مردم در خیابان بخوابند اما این مردم برای اینکه به این خیابان برسند می‌دانی چه کشیده‌اند؟ خوب نیست که زائر در خیابان بخوابد اما خوب است که ما با دیدن میلیون‌ها زائر قبل از ابراز تأسف، زیبایی و عظمت این ایمان را ببینیم و تامل کنیم که آیا میلیون‌ها زائر که با اشتیاق حاضرند هر سختی را به‌جان بخرند تا به زیارت برسند نشانه این است که مردم دیندارتر شده‌اند یا اعتقادات ضعیف شده و حکومت دینی مردم را از دین زده کرده است؟

۵ صبح پلیس ۱۰+اسم نوشته‌اند، دو سه ساعت صف ایستاده‌اند، بعد اداره گذرنامه بعضی نصف روز بعضی بیشتر ایستاده‌اند تا گذر موقت را بگیرند، شاید اگر صبر می‌کردند پست به موقع می‌آورد اما نمی‌توانستند صبر کنند، دل نداشتند. نماز شب هم مستحب است ثوابش هم زیاد است اما برای دلشان استدلال نکن، حرف‌هایت همه درست است عقل می‌پذیرد اما با این دل تاب نمی‌آورد، بله همین که قصد کردی ثوابش را می‌بری، همین که دوست داشتی ثوابش را بردی، همین که همین که... دل ولی آرام نمی‌شود، از جمعه ابروها گره خورده و نه صدای بعضی‌ها بغض سنگینی دارد.

من هم خیلی با خودم حدیث نفس کردم که مستحب است واجب نیست، واجب‌ها مهم‌تر است، مستحب هم این همه فراوان داریم... سوزی در دل است که انسان را رها نمی‌کند، پس نمی‌شود نشست و گفت پست می‌آورد؛ اگر دیر شد چه؟ از خیابان مطهری کسی ردمی‌شد و صف گذرنامه موقت را دید و به طعنه گفت دلار می‌دهند؟ هیچ‌کس اما جوابش را نداد، هیچ‌کس به فکرش هم نرسید که جواب بدهد یا ندهد، کسی اصلا کاری به کارش نداشت. گذرنامه را گرفتی... حالا باید ساعت‌ها راه طی کنی و ساعت‌ها ترافیک تا مرز.

اخیرا پیغمبرانی غیبگو پیدا شده‌اند که هوای مهران گرم است!! ما که پاییز هم می‌دانستیم مهران گرم است. قبل از اینکه کرونا بیاید هم همه می‌دانستند که وقتی از اربعین برگردند بی‌برو برگرد یک هفته مریض هستند. هیچ‌کس دوست ندارد زائر سختی بکشد یا در خیابان بخوابد اما وضعیت کسی اسفناک است که از سرناچاری در خیابان بخوابد، همه ما از خانه‌هایمان که راه افتادیم می‌دانستیم که خیابان و موکب راحتی خانه را ندارد.

بشر از محاسبه منافع مادی کلافه است، بشر از تشنگی دائمی عصبی شده، بشر گرفتار در تمدن کنونی بیچاره یک‌ساعت خوابی است که بر مدار چنین محبت عظیمی معنا می‌شود. حالا کاش موکب‌ها زیادتر بود و در مرز هم بود تا زائر روی زمین نمی‌خوابید. اما هر کس چشیده باشد، بدون ذره‌ای تردید با خودش می‌گوید حرامم باشد اگر این ساعت خواب را با یک عمر خواب روی گران‌قیمت‌ترین تخت‌خواب‌های جهان عوض کنم. بشر از صبح کردن و شب کردن بی‌معنا افسرده است و اگر یک وعده غذای ساده در جهانی رها شده از محاسبات مادی نصیبش شود می‌فهمد که با تمام غذاهایی که روزانه می‌خورد متفاوت است. البته که ای کاش زائر این غذای ساده را در مرز هم می‌توانست زیر سایه موکبی میل کند، هرچه باشد ما شاید گاهی هوس بهترین غذاها و بهترین استراحت‌ها و تفریح‌ها را در مجلل‌ترین جاها کنیم اما هیچ‌وقت دلتنگ‌شان نمی‌شویم. اما هنوز برنگشته دلمان تنگ موکب و خیابان و چای عراقی و لقمه‌ای می‌شود که مهمان حسین علیه‌السلام بوده‌ایم.

فراخوان

یادداشت وارده

کوه یخ

سیدمهدی سیدی

شاید هیچ‌وقت از نزدیک کوه یخ غول پیکر میانه اقیانوس را ندیده باشید چون احتمالا گذرتان به قطب نیفتاده است! اما قطعا یخ‌های قالبی کوچک، شناور در پارچ و لیوان خانه را دیده‌اید. اما فرقی نمی‌کند، چه در قطب شمال و چه در پارچ آب آشپزخانه، یک قانون ثابت حکومت می‌کند: یک دهم از کوه یخ بالای سطح آب نمایان می‌شود و نُه‌دهم دیگر در عمق آب پنهان می‌ماند (مبتنی بر قانون ارشمیدس). اما جالب آنکه عموما نمی‌شود با نگاه کردن به چهره ظاهری یخ، متوجه شد آن قسمت پنهان‌شده، چه شکل و حجمی دارد. اینجاست که ضرب‌المثل «مشت نمونه خروار است» اشتباه از آب درمی‌آید!

حالا بیایید از همین قانون یخ‌زده، درباره نویسندگی استفاده کنیم تا به یک اصل قدرتمند برسیم. آن چیزی که به‌عنوان دسترنج نویسنده می‌بینیم همان متن ظاهری است که از او منتشر می‌شود. ما فقط متن او را می‌بینیم که ترکیبی است از کلمات و ساختارها. وقتی متن را می‌خوانیم با شکل و املای کلمات، دستور زبان، نقش‌ها و فعل و فاعل‌ها و با زیبایی‌ها و ارائه‌های ادبی آن مواجه می‌شویم اما نمی‌توانیم به‌سادگی به پشت‌وانه متن و توانایی پنهان نویسنده پی ببریم؛ این همان قانون است. یکی از اصلی‌ترین چیزهایی که در قسمت پایینی کوه یخ نویسنده پنهان شده نگرش‌ها و باورهای اوست که با تجربه‌های ضمنی و زیسته او در آمیخته است. اینجاست که برخی اهل فن معتقدند برای آموزش نویسندگی، باید یک‌دهم تلاش را معطوف به املا و دستور زبان کرد و نُه‌دهم دیگر را برای تقویت نگرش‌ها و تجربه‌های نویسنده خرج کرد.

ما هرچه بهتر ببینیم، عمیق‌تر ببینیم و به فلسفه پاکیزه‌تری از فهم جهان دست یابیم قطعا می‌توانیم پشت‌وانه بهتری برای تولید رسانه‌ای - و به‌ویژه نویسندگی - جور کنیم. شک نکنیم قدرت نویسنده‌ها به میزان تجربیات مستقیم و یا غیرمستقیم آنان ربط دارد پس قطعا نویسنده داخل میدان، کسی که با سوژه‌ها رخ در رخ می‌شود، قدرت و اثر بیشتری از نویسنده و خبرنگار پشت‌میز نشین دارد. حالا بیایید قسمت پنهان‌شده کوه یخ را جدی‌تر بگیریم.

باشگاه نویسندگان

چهارشنبه

پرسه در معماری و ادبیات (۳)

خرقه بر عیب نهان

علی‌اکبر شیروانی
نویسنده

صبح بود. ناگهان از خواب پریدم. چشم انداختم تا خودم را و جایی را که بودم پیدا کنم. توی خانه بودم، توی پذیرایی. روی مبل خوابم برده بود. گاهی چنین خبطی پیش می‌آید که صبح از تخت به قصد سحرخیزی بیرون می‌آیم و خواب چشم‌ام را جایی دیگر می‌رباید. حالا از همان روزها بود. پرسان بودم از خودم و جایی که بودم. خوابی دیده بودم و چه شیرین بود! و حالا باورم نمی‌شد دیگر در خواب نیستم و امتداد خوابم را می‌طلبیدم. تمنای ادامه‌اش را داشتم اما سقف و دیوار پنجره و مبل، وهم را به واقعیت بدل می‌کرد. پرسیده بودم کجا هستم و جواب خانه بود. بعد زمزمه کردم: «خرقه‌پوشی من ازغایتِ دینداری نیست» و هیچ از قبل و بعدش یادم نمی‌آمد. از بعضی دوستانم پرسیده‌ام و گفته‌اند گاهی دچار چنین عارضه‌ای می‌شوند؛ عارضه تکرار مصراعی یا بیتی بی‌آنکه بدانند چرا و از کجا آمده‌اند. آن وقت صبح حتی نمی‌دانستم مصرعی از شعر حافظ است و در واقع «پرده‌ای برسرِصد عیبِ نهان می‌پوشم» و آنچه در خوابم خرقه‌سوزی بود به بیداری خرقه‌پوشی می‌شد. شیرینی خواب هم از همین جاست؛ پرده‌ای که عیب‌های نهان ما را می‌پوشاند.

در واقع صبح با ۲سؤال بیدار شده بودم: کجا هستم؟ کجا هستم؟ جواب یکی از این دو نسبت به مکانی که بودم برمی‌گشت؛ اینکه در مکانی وهم‌آلود رؤیایی هستم یا در جایی آشنا و واقعی. و جواب دیگری به نسبتم با آنکه بودم در خواب. جواب اول را درودیوار و پنجره و سقف داده بود؛ من در خانه بودم، و جواب دوم را ادبیات؛ تبادر شعری کهن. ادبیات و معماری به پرسش‌های ما پاسخ می‌دهند؛ یکی به پرسش‌های ما از وجود و چگونه بودن‌مان و دیگر پرسش از کجا بودن. ما هر صبح از خواب بیدار می‌شویم و به این ۲سؤال برمی‌خوریم و هر صبح برای این دو جواب‌هایی داریم. اگر چنین پرسش و پاسخی روشن و مشخص نیست و نیاز به تکانه‌ای رؤیا یا کابوس‌گونه دارد، از عادت و شلوغی و فراموشی است. معماری جای ما و نسبت ما را با زمین مشخص می‌کند و ادبیات و همه ادبیات چگونگی و نسبت ما را با خودمان. البته گاهی چنین بوده است که سؤال پاسخ درستی نگرفته و گذر زمان خطای پاسخ را مشخص کرده است.

یکی از قربانیان کرونا معماری بود به نام مایکل سورکین. او ۷۱سال عمر کرد و آنقدر با مسائل معماری سروکله زده بود که آثار متعددی به جای بگذارد؛ از کتاب‌هایش تا پروژه‌هایش. سورکین با مصادیق و نمونه‌ها کار می‌کند و در رفت و برگشتی دائمی میان آنچه هست و آنچه باید باشد ایده‌ها را سامان می‌دهد. در نقد تندوتیزی به برج‌های دبی می‌گوید: «این بی‌اعتنایی زیرکانه به سرنوشت سیاره در معماری معاصر در هیچ‌جا نمایان‌تر از خط آسمان شبح‌گون ساختمان‌های دبی نیست. برج‌های شیشه‌ای که همچون خیل شاگردان جادوگر از دل کویر سربرآورده‌اند و در مقیاس و تازگی فرمی‌شان از هم جلو می‌زنند، درصورتی که فضا و عملکرد یکسانی عرضه می‌کنند.» سورکین از مصداق شرم‌آور برج‌های دبی می‌رسد به اینکه «ابتکار [در معماری] محصول تکان‌های تب‌آلود تخیل صرف نیست بلکه ناشی از بازاندیشی پیوسته پرسش‌هایی است که در نقطه برخورد مسائل محیطی، فرهنگی، فناوری، سیاست و سلیقه ایجاد می‌شود، و از درک این امر می‌آید که معناهای معمارانه تولید می‌شود و ذاتی نیست.»

صبح از خواب پریده بودم و مصرعی از شعر حافظ در ذهنم متبادر شده بود و تکرار می‌کردم: «خرقه‌پوشی من از غایت دینداری نیست» و این محصول تکان‌های تب‌آلود تخیل صرف نبود؛ بازاندیشی به پرسشی بود که آن صبح در گیرش بودم. آرتور شنیتسلر، داستان و رمان و نمایشنامه‌نویس اتریشی، داستانی دارد به نام «بازی در سپیده‌دم». نقطه عطف داستان در سپیده‌دمی مهیج رقم می‌خورد (حوالی همان زمانی که من از خواب پریدم؟) و سرنوشت سروان/قهرمان داستان در بیداری ناشی از شب‌بیداری و قماری نفس‌گیر عوض می‌شود. چند اتفاق دیگر داستان باز در سپیده‌دم‌هاست؛ وقتی سروان از خواب بیدار شده یا پس از شبی طولانی تازه می‌خواهد بخوابد. ترکیب شنیتسلر در این داستان درجه یک است؛ از نام داستان تا موتیف سپیده‌دم و نقطه عطف آن. معماری داستان به‌نحوی چیده شده که به سؤالی اساسی درباره مرز آرزو و واقعیت یا ضرورت و تصادف بپردازد. به راستی اگر سروان در آن بازی سپیده‌دم رؤیایی اندکی بخت و اقبال داشت (آرزو) و با خودش و وضعیتی که در آن قرار داشت آشنا بود (واقعیت) داستان به چه سمت و سوئی پیش می‌رفت؟ ما در زندگی روزمره چه در وضعیت مشابه چه تصمیمی خواهیم گرفت؟ و به راستی اگر برج‌های شیشه‌ای دبی در بی‌اعتنایی زیرکانه به سرنوشت زمین (آرزو) ساخته نمی‌شد و با بازاندیشی پیوسته به مسائل محیطی و فرهنگی و زیبایی‌شناسی (واقعیت) بنا می‌شد داستان ما به چه سمت و سویی کشیده می‌شد؟ ما در ساخت بناهای‌مان چه می‌کنیم؟ معماری و ادبیات برای ما جواب دارند و همواره ما را به پرسش می‌خوانند.

بوک مارک

زندگی دوم

اس جی و انسون

انگشت‌هایم را روی عکس می‌کشم، یادم است که عادت داشتم دوربین عکاسی ام را با خودم همه جا ببرم؛ همانطور که مارکوس دفترچه طراحی، و دوستمان یوهان دفتر یادداشتش را همراهش همه جا می‌برد. این اجسام صرفا وسیله و ابزار کار نبودند؛ بخشی از وجود ما بودند و همان کسی که بودیم.

دیالوگ

تجارت

مسعود کیمیایی

سیاوش: می‌خوام ببینم قد این شدم که جور پدرمو تو این هفته بکشم. رضا: شده یه دیکته. از پنج، شش سالگی ولمون می‌کنن اینجا و می‌رن، برمی‌گردن می‌گن غلطاتون چیه؟ چند تا اشتباه کردین؟ سیگار می‌کشین؟ لات شدین؟ قرتی شدین؟ وطن نمی‌دونید چیه؟ ما می‌شیم پر غلط، اما اونا می‌مونن فرشته.